

تحولات جهانی و منطقه ژئوپولیتیک خلیج فارس

■ از: پیروز مجتهدزاده عضو هیات علمی مرکز پژوهش‌های ژئوپولیتیک و مرزهای بین‌المللی دانشکده خاورشناسی دانشگاه لندن

□ برگردان فارسی گزارشی که در اکتبر سال ۱۹۹۱ برای مرکز مطالعات ژئوپولیتیک دانشگاه لندن تهیه شده است.

آغاز سخن

تقسیم جامعه بشری، براساس توانمندی اقتصادی، به پنج جهان - جهان اول (کشورهای صنعتی باختر زمین)، جهان دوم (کشورهای کمونیستی)، جهان سوم (کشورهای دارنده ذخایر معدنی ولی کمتر توسعه یافته)، جهان چهارم (کشورهای وابسته به کمک‌های خارجی)، و جهان پنجم (کشورهای که از ذخایر طبیعی بی‌بهره‌اند و ظاهراً امید - به آینده آنان نیست) (۱) - اگر چه برای تشخیص وضع کشورهای در سلسله مراتب قدرت اهمیت دارد و می‌تواند فضا را برای ایجاد گفت‌وگو میان ثروتمندان و فقیران جهان آماده سازد، ولی این گونه تقسیم‌بندی در دنیای واقعی سیاست‌مفهوم‌چندانی ندارد. اقتصاد تنها ملاک تشخیص وضع جوامع گوناگون انسانی نیست. شرایط دیگر همچون جنبه‌های سیاسی، نظامی، فرهنگی، اجتماعی، تاریخی و روانی - اجتماعی جامعه‌ها نیز باید در تشخیص موقعیت یک کشور در نظام سلسله‌مراتبی بررسی شوند. گذشته از این، تقسیم‌بندی جهان سیاسی تنها براساس توانمندی اقتصادی نارسائی‌های دیگری نیز پیدا می‌کند. مثلاً قرار دادن ژاپن در جهان اول و کنار کشورهای صنعتی باختر زمین از منظر جغرافیایی بی‌بهره است، و قرار دادن چین و شوروی در جهان دوم (کشورهای کمونیستی) از نظر سیاسی نامفهوم است. با بروز دگرگونی‌های بنیادی در اردوگاه مارکسیزم، جهان دوم به سرعت کوچک شده و موجودیتش رو به پایان است. اتحاد جماهیر شوروی سخت می‌کوشد تا وارد کلوب قدرت‌های دارنده اقتصاد آزاد شود.

از دید تاریخی، اثر بدی که ژئوپولیتیک آلمانی در دهه ۱۹۳۰ و نیمه اول دهه ۱۹۴۰ روی روند جهانی اندیشی گذاشت آنچنان سخت بود که تقریباً به ناپودی این رشته (ژئوپولیتیک) به عنوان یک بحث دانشگاهی انجامید و گفت‌وگوی آشکار پیرامون ایده‌های فردریک راتزل، هارلفورد مکیندر و ایزابیه بومن در زمینه‌های ژئوپولیتیک برای بیشتر جغرافیادانان دشوار شد. جغرافیای سیاسی، به هر حال، توانست این بن‌بست را از میان برده و به آنان که «جهانی‌اندیشی» را مهمتر از آن می‌دانستند که بتوانند از میان رود، اجازه داد تا

این مبحث را زنده نگاه دارند. در حالی که نام‌داران جغرافیای سیاسی، همچون ژان گوتمن، هارتشورن و جونز سخت در تلاش شکوفا ساختن جغرافیای سیاسی بودند و در حالی که هنری کیسینجر واژه «ژئوپولیتیک» را به زبان روزمره باز می‌گرداند، اندیشمندان چون سول بی کوهن پیرومندان «جهانی‌اندیشی» را به بستر اصلی مباحث دانشگاهی بازگرداندند. به این دلیل، امروزه «جغرافیای سیاسی» و «ژئوپولیتیک» جدانشدنی به نظر می‌رسند. ساده‌ترین تعریفی که جغرافیادانان از جغرافیای سیاسی کرده‌اند این است که «جغرافیای سیاسی اثر تصمیم‌گیری‌های سیاسی را روی اشکال و صورت‌های جغرافیایی مربوط به محیط انسانی، همچون حکومت، مرز، مهاجرت، توزیع جمعیت، نقل و انتقال و غیره مطالعه می‌کند»، در حالی که «ژئوپولیتیک به مطالعه اثر عوامل جغرافیایی روی سیاست‌های دگرگون‌شونده جهانی می‌پردازد». در این برخورد است که به نظر می‌رسد ژئوپولیتیک توجه عمده خود را روی اشکال دگرگون‌شونده سلسله‌مراتب قدرت در جهان که خود حاصل بازی‌های سیاسی در جهان قدرت است - متمرکز میسازد. به گفته دیگر، ژئوپولیتیک، از جهتی، عبارت است از مطالعه ترتیب و توالی در جهان سیاسی تقسیم شده و از هم گسیخته، مطالعه‌ای که هم شکل جهانی این ترتیب و توالی را در نظر دارد و هم اشکال منطقه‌ای آن را بررسی می‌کند. از میان نام‌داران در زمینه جهانی‌اندیشی، سول کوهن تاکنون توانسته است قابل‌دکترین نمونه از سیستم ترتیب و توالی قدرت در جهان را ارائه دهد. وی از تئوری «سرزمین قلبی - سرزمین‌های حاشیه» (از مکیندر) دوری جست و تصویر جهان سیاسی را به شکل مناطق ژئوپولیتیک و ژئواستراتژیک نشان می‌دهد. این تصویر همان زمینه‌ای است که گفت‌وگوی ما در این نوشتار بر آن استوار است.

کوهن، در نوشته‌های خود زیر عنوان «جغرافیا و سیاست در جهانی از هم گسیخته» که در سال ۱۹۷۳ منتشر شد (۲) می‌کوشد نارسائی‌های نظریه «جهان سیاسی یک پارچه» را بر ملا سازد. نارسائی‌هایی که به گفته او، در گذشته صاحب‌نظران ژئوپولیتیک را گمراه می‌کرد. وی باور دارد که محیط، از نظر استراتژیک، یک پارچه نیست بلکه دنیایی است اساساً از هم گسیخته و تقسیم شده به چند منطقه جدا از هم. در برخورد با این تئوری، کوهن از مفهوم جغرافیایی «منطقه» بهره می‌گیرد. وی، به این ترتیب، سلسله‌مراتبی متشکل از دو نوع دسته‌بندی در نظر می‌گیرد که برحسب وسعت دامنه، جهانی یا منطقه‌ای هستند. منطقه ژئواستراتژیک نمایانگر نوع ویژه‌ای از کنش‌ها و واکنش‌ها در بخش بزرگی از جهان است، و منطقه ژئوپولیتیک به بخش‌های جغرافیایی کوچکتر در داخل مناطق ژئواستراتژیک اطلاق می‌شود. این بخش‌های کوچک‌تر معمولاً از تجانس و هماهنگی‌های بیشتری در یک یا همه

■ **نظام ژئوپولیتیک جهانی هنوز مرحله جابجایی را پشت سر گذاشته و به دوران یکنواختی نرسیده است که براساس آن بتوان از «نظام نوین جهانی» سخن گفت.**

■ **ایران، حداقل از تاریخ فیصله یافتن مسائل بحرین و جزایر سه گانه در سال ۱۹۷۱ هیچ گونه ادعای ارضی علیه هیچ همسایه‌ای نداشته و ندارد. شعارهای انقلابی در سالهای نخستین انقلاب اسلامی نیز هرگز بطور رسمی یا تلویحی دربرگیرنده ادعای ارضی یا تهدید جنگی نسبت به کشورهای همسایه نبوده است.**

مهمترین تفاوت الگوی کوهن با مدل‌هایی که از پیش مطرح بوده‌اند، در بیوستگی بیشتر منطقه‌ها، هم از نظر افقی و هم از جهت عمودی، و نیز کشورها از سطوح گوناگون در نظام سلسله مراتبی وی میباشد. مدل کوهن جنبه‌های دیگری نیز دارد که شایسته بررسی هستند. مهمترین جنبه‌ای که مدل کوهن را با مدل‌های دلبستگان تنوری «هارتلند-ریملند» همگون می‌سازد، این است که کوهن نیز همانند آنان، روی سخن با تصمیم‌گیرندگان در سیاست خارجی ایالات متحده - کشور خودش - دارد. همین موضوع سبب می‌شود که وی به اثر فزاینده و نقش دو نیروی متضاد در سیاست جهانی که گروه‌های انسانی را به ترتیب از هم جدا و به هم نزدیک می‌سازند، توجه کافی نکند. این دو نیروی متضاد را «ژان گوتمن» در ساختار سیاسی فضای انسانی یافته و به صورت‌های زیرین معرفی کرده است: «سیرکولاسیون» (Circulation) که سبب بی‌ثباتی هاست و «ایکونوگرافی» (Iconography) که موجب ثبات است. «هارتسمورن» این دو نیرو را «قوه گریز از مرکز» و «قوه جاذب به مرکز» نام داده است. در حالی که حرکت ایده‌ها، اطلاعات و باورها پیمان ورشو را متلاشی کرده و می‌رود که اتحاد جماهیر شوروی را نیز متلاشی کند، منافع مشترک، اروپای باختری را بطور روزافزون منسجم ساخته و توجه بیشتر ملت‌های اروپای غربی به زمینه‌های مشترک فرهنگی و هدف‌های مشترک اقتصادی، دورنمای یک پارچه شدن اروپا را روشنتر می‌سازد.

در همان حال، لزوم یافتن راه‌حل برای مسائل جهانی چون کاهش منابع غذایی در برابر افزایش جمعیت، گسترش جنگل‌زدانی و پیشرفت کوبرها، و سرانجام بالا رفتن درجه حرارت کره زمین، در حکم «قوه جاذب به مرکز» بوده و کشورهای جهان را برای همکاری بیشتر به هم نزدیک می‌سازد. همین عوامل می‌توانند در مقام «قوه گریز از مرکز» سبب جدائی شوند. کنترل رشد جمعیت جهان، دسترسی به منابع کمیاب، جلوگیری از نابودی جنگل‌ها، متوقف ساختن پیشرفت کوبرها و جلوگیری از لطمه خوردن به لایه اوزون در فضا، می‌تواند قدرت‌ها را به توسل جمعی به نیروی نظامی و تهاجم به کشورهای دیگر وادار نماید. سازمان‌های بین‌المللی، همچون سازمان ملل متحد، نیز مجوزهای لازم را برای چنین اقداماتی در اختیار خواهند گذارد. بحران کویت در سال ۱۹۹۱ و استفاده از سازمان ملل متحد به عنوان یک قدرت مشروعیت دهنده، نمونه‌ای از اقدامات جمعی برای تضمین دسترسی آسان و بی‌خطر به منابع کمیاب نفت بود.

خاورمیانه

علیرغم این که دید کوهن یک دید امریکائی از جهان است، نظام سلسله مراتبی قدرت که وی در سازمان سیاسی محیط انسانی تشخیص می‌دهد، مدل

زمینه‌های فرهنگی، اقتصادی و سیاسی برخوردار هستند. مناطق ژئواستراتژیک عبارتند از دو نیمکره سیاسی که هر یک زیر نفوذ یکی از ابرقدرت‌های روی زمین است. کوهن این دو منطقه ژئواستراتژیک را چنین نام داده است: «دنیای کرانه‌ای وابسته به بازرگانی» و «دنیای قاره‌ای اور-آسیا». این تعاریف همانندی زیادی با مفاهیم کهن جغرافیائی دارد. اما با تقسیم این دو منطقه ژئواستراتژیک، به ترتیب به پنج و دو منطقه ژئوپولیتیک، کوهن گامی بلند به سوی رویارویی با واقعیات جغرافیائی امروز برمی‌دارد. گذشته از این، کوهن آسیای جنوبی را بطور بالقوه یک منطقه ژئواستراتژیک می‌شمارد.

کوهن دو منطقه ژئوپولیتیک ویژه را میان دو نیمکره ژئواستراتژیک مشخص می‌کند و آنها را «منطقه درهم» می‌خواند. این دو عبارتند از «خاورمیانه» و «آسیای جنوب خاوری». این دو منطقه ژئوپولیتیک ویژه، به گفته کوهن، از دید سیاسی نامتجانس هستند و مناطق ژئواستراتژیک جای باهانی در آن دارند.

در نوشته‌های سال ۱۹۸۲ کوهن دو دگرگونی به چشم می‌خورد. نخست اینکه وی سرزمین‌های واقع در جنوب صحرا در آفریقا را یک «منطقه درهم» می‌نامد. دوم اینکه روی پیدایش قدرت‌های درجه دوم در نظام سلسله مراتبی جهانی با فشاری بیشتری نشان می‌دهد. او در مدل تجدیدنظر شده خود، از ژاپن و چین و اروپا به عنوان قدرت‌های جهانی نوین نام می‌برد که در صف ایالات متحده و اتحاد شوروی قرار می‌گیرند. وی دیگر قدرت‌های پدیدار شونده در نظام سلسله مراتبی را قدرت‌های درجه دوم خوانده است که رفته-رفته در منطقه خود برتری می‌یابند، مانند هندوستان، برزیل، ایران، نیجریه و ۲۴ کشور دیگر که امکان گسترش نفوذ در ماورای مرزهای خود را دارند.

نقشه کلی که وی از جهان ژئوپولیتیک ترسیم می‌کند، دنیائی چند قدرتی را با مناطق زیادی که نفوذ قدرت‌های گوناگون در آن تداخل یافته است، نشان می‌دهد. همین تقسیم و تداخل، جهان ژئوپولیتیک کوهن را به مراتب دینامیک‌تر از دنیای ژئوپولیتیک کهنه و دو قدرتی می‌سازد. اگر چه دگرگونی‌های اخیر در اروپای خاوری قدرت و نفوذ اتحاد شوروی را به شدت کاهش داده، ولی یوآینی مدلی که کوهن از سازمان سیاسی فضای انسانی جهان ارائه کرده دچار دگرگونی بنیادی نگردیده است.

علیرغم این حقیقت که با از میان رفتن پیمان ورشو، جنگ سرد نیز به پایان رسید، اتحاد شوروی همچنان یک قدرت درجه اول جهانی است با ارتشی که یک نیروی جهانی به شمار می‌رود. جمهوری‌هایی که از اتحاد شوروی جدا شده و یا خواهان جدائی هستند، دربرگیرنده بخش کوچکی از سرزمین و جمعیت شوروی هستند. حتی اگر اتحاد شوروی از میان برود، فدراسیون روسیه به تنهایی از امکانات یک قدرت جهانی برخوردار است. این رویدادها اگر چه دگرگونی‌های ژرفی را در نظام سلسله مراتبی جهانی سبب شده‌اند، لکن جریان تطور نظام ژئوپولیتیک جهانی هنوز مرحله جابجایی را پشت سر گذاشته و به دوران یک نواختی نرسیده است که بتوان براساس آن از «نظام نوین جهانی» سخن گفت. دگرگونی‌ها هنوز در جریان است تا در پایان دوران کنونی، به نظام نوین جهانی انجامد. حالت جنگ سرد به پایان رسیده است، در حالی که رقابت‌های اقتصادی میان ایالات متحده، ژاپن و اروپا در حد بی‌سابقه‌ای فزونی گرفته است تا آنجا که امکان بروز یک جنگ سرد اقتصادی را مطرح می‌سازد. اتحاد شوروی سخت در تلاش است که راه‌های نوینی برای ترمیم توان اقتصادی خود یافته و هر چه زودتر وارد رقابت‌های اقتصادی میان ابرقدرت‌های نوین گردد. چین و آسیای جنوبی نیز از امکان وارد شدن به چنین مرحله‌ای برخوردارند.

هیچ یک از این دگرگونی‌ها نمی‌تواند اصول اولیه‌ای را که کوهن برای مطالعه نظام سلسله مراتبی جهانی تعیین کرده است تغییر دهد. در حقیقت، وی سخن از آن رانده است که «نظام چند قدرتی در جهان جای سیستم دو قدرتی (آمریکا و شوروی) را گرفته است. تاکنون چهار قدرت طراز اول جهانی و یک قدرت پنجم که در حال رسیدن به پای آنها است، قابل تشخیص هستند. این پنج قدرت عبارتند از ایالات متحده، اتحاد جماهیر شوروی، بازار مشترک اروپا، جمهوری خلق چین، و ژاپن که در حال رسیدن به سطح یک قدرت جهانی است.» (۳)

سودمندی ارائه می‌کند که بر اساس آن مطالعات جدیدتری درباره ساختار محیط سیاسی جهان می‌تواند صورت گیرد. کوهن در مدل اصلی خود ایران، ترکیه، مصر و اسرائیل را «قدرت‌های درجه دوم جهانی» در خاورمیانه معرفی می‌کند. در عین حال، خاورمیانه بخشی از جهان را شامل می‌شود که سرشار از تضادهای گوناگون و تقریباً خالی از هرگونه هماهنگی یا تجانس است که باید میان پدیده‌های ترکیب‌کننده یک محیط سیاسی موجود باشد. این بخش نه از نظر استراتژیک و سیاسی و اقتصادی هماهنگی دارد و نه از نظر فرهنگی. از چهار قدرت یاد شده، ترکیه و مصر و اسرائیل کشورهای مدیترانه‌ای هستند، با منطقه مورد دل‌بستگی سیاسی - استراتژیک جداگانه.

مهمترین نقطه مورد دل‌بستگی ژئوپولیتیک ترکیه قبرس است و روابط با یونان. پیوستن به بازار مشترک اروپا دل‌بستگی دیگر ترکیه است. طبیعی‌ترین دل‌بستگی‌های ژئوپولیتیک مصر متوجه گسترش نفوذ در شمال آفریقا و کشورهای سودان و اتیوپی و نیز ذخایر نفتی لیبی است. بیشترین توجه اسرائیل به کشورهای عربی همسایه، بویژه سوریه، لبنان و اردن معطوف است. تنها قدرت باقی مانده، یعنی ایران، هیچ‌گونه همگنی از جهت برداشت‌های ژئوپولیتیک و اولویت‌های استراتژیک با سه قدرت دیگر ندارد. منطقه‌ای که از دیرباز والاترین اهمیت را در دید ژئوپولیتیک ایران داشته و دارد، منطقه خلیج

پیدا نکرده است. گاه این اصطلاح شامل همه سرزمین‌های واقع در بخشی از جهان می‌شود که از شمال آفریقا تا حدود هندوستان ادامه پیدا می‌کند. این بخش گسترده که آشکارا هیچ‌گونه هماهنگی و تجانس در پدیده‌های محیطی آن دیده نمی‌شود (پدیده‌هایی که تجانس و هماهنگی آنها می‌تواند یک بخش از جهان را به صورت منطقه‌ای ژئوپولیتیک درآورد - همانند عوامل استراتژیک، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی) نباید به عنوان یک منطقه ژئوپولیتیک مستقل مورد بحث و بررسی قرار گیرد. آنچه «خاورمیانه» خوانده می‌شود، در حقیقت، مجموعه‌ای است از چند منطقه ژئوپولیتیک جداگانه و متمایز مانند «خلیج فارس»، «شامات»، «شمال آفریقا» و غیره که هر یک، به دلیل هماهنگی موجود در پدیده‌های محیطی آن، منطقه‌ای مشخص و مستقل از دیگر مناطق به شمار می‌آید. در برخورد با چنین ناهماهنگی گسترده است که کوهن خاورمیانه را یک «منطقه درهم Shatterbelt» می‌خواند.

برش این است که آیا ضرورت دارد چنین بخش پهن‌آوری را با اینهمه ناهماهنگی و عدم تجانس محیطی یک «منطقه ژئوپولیتیک» بشناسیم؟ در پاسخ، حتی کوهن دچار تردید می‌شود. وی می‌گوید که نه مناطق ژئوپولیتیک و نه مناطق ژئواستراتژیک از قبل تعیین شده و غیرقابل تغییرند. کوهن یادآور می‌شود که قدرت‌های درجه دوم، مناطق ژئوپولیتیک خود را آنچنان که



مصلحت می‌پندند تشخیص می‌دهند. در حالی که مرزهای منطقه‌ای غالباً با مرزهای رقابت ابرقدرت‌ها تطبیق دارد، گاه این مرزها ناشی از تکاپوی قدرت‌های درجه دوم جهانی است. فراتر اینکه دو قدرت درجه دوم رقیب که در یک منطقه ژئوپولیتیک واقع شده‌اند، هر یک ممکن است منطقه مورد نظر خود را، متفاوت از حدود مورد نظر دیگری، تعیین کند. به گفته دیگر، اصول مربوط به محدوده یک منطقه ژئوپولیتیک، چهارچوبی نیست که از قبل تعیین و بعداً سیستم مربوط در آن گنجانده شود، بلکه مرزها و محدوده‌ها در نهایت امر مشخص می‌شوند، یعنی پس از آنکه رابطه‌های ضروری میان عوامل و هدف‌ها برقرار گردید. به این ترتیب، «خاورمیانه»، به عنوان یک منطقه ژئوپولیتیک مستقل و مشخص، وجود خارجی ندارد. اصطلاح «خاورمیانه» به عنوان یک وسیله سودمند برای اشاره به محیطی سیاسی که توسط روابط اعراب و اسرائیل بوجود می‌آید به کار گرفته می‌شود و چنین استفاده‌ای از این اصطلاح بی‌زیان است.

فارس است که ادامه آن از نظر ژئوپولیتیک به سوی خاور تا پاکستان و افغانستان کشیده می‌شود. دگرگونی‌های تازه در اروپای خاوری و تحولاتی که در اتحاد شوروی همچنان ادامه دارد، منطقه مهم دیگری را در معادلات ژئوپولیتیک ایران مطرح ساخته است. این منطقه شامل کشورهای مسلمان جنوب اتحاد شوروی است: تاجیکستان که یک کشور فارسی زبان است، آذربایجان که یک کشور شیعی مذهب است، ازبکستان و ترکمنستان که در ورای مرزهای ایران واقعند. هیچ یک از این مناطق با منطقه‌های ژئوپولیتیک مورد نظر ترکیه، مصر و اسرائیل تداخل پیدا نمی‌کند. در حقیقت، مهمترین منطقه ژئوپولیتیک ایران، یعنی خلیج فارس، نه تنها یک منطقه ژئوپولیتیک جدا و متمایز از دیگر مناطق است، بلکه هیچ‌گونه هماهنگی و تجانس (استراتژیک، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی) با آنچه خاورمیانه خوانده می‌شود، ندارد.

اصطلاح «خاورمیانه» یا «خاور نزدیک» و یا «خاورمیانه و نزدیک» در چند دهه اخیر به کار گرفته شده و حدود جغرافیایی آن هرگز وضع مشخص و یک نواختی

منطقه ژئوپولیتیک خلیج فارس

در میان مناطقی که در بخش معروف به خاورمیانه، به عنوان مناطق ژئوپولیتیک مستقل و متمایز شناخته می‌شوند، خلیج فارس مدل منحصر به فردی از یک منطقه ژئوپولیتیک ارائه می‌دهد. این منطقه ملت‌هایی را در برمی‌گیرد که از نظر فرهنگی متفاوت هستند ولی از نظر مشغله‌های سیاسی، استراتژیک و اقتصادی هماهنگی و تجانس دارند. این منطقه شامل کشورهای ایران، عراق، عربستان سعودی، عمان، کویت، امارات متحده، قطر و بحرین است. گذشته از این کشورها که در خلیج فارس همکرانه‌اند، پاکستان نیز، به دلیل نزدیکی جغرافیایی و به دلیل میادله گسترده بازرگانی و نیروی انسانی، علانق ژرفی در این

منطقه دارد و می‌تواند در مباحث مربوط به منطقه ژئوپولیتیک خلیج فارس، مورد توجه قرار گیرد. پاکستان سال‌ها کوشیده است تا از راه روابط نزدیک با ایران، همکاری‌های خود را در منطقه خلیج فارس گسترش دهد.

از نظر تاریخی، گواهی که نشان دهنده سکونت عمده اعراب در کرانه‌های جنوبی خلیج فارس در دوران قبل از مسیح باشد در دست نیست. تمامی این منطقه، جناح جنوبی امپراطوری پارس شمرده می‌شد. ساکنین ایرانی‌الاصل هنوز در بخش‌هایی از کرانه‌های جنوبی، بویژه در شمال مسندم و در مناطق بحرین و حساء وجود دارند. مهاجرت عرب‌ها به این کرانه‌ها اندکی پیش از ظهور اسلام شروع شد. از هنگامی که کیش نوین (اسلام) بر ادیان گوناگون در منطقه پیروز شد، جریان پیدایش یک جامعه ویژه خلیج فارس در کرانه‌های شمال و جنوب، آغاز گردید. افزایش مبادلات بازرگانی میان دو کرانه شرایطی بوجود آورد که جریان درهم آمیزی فرهنگی و زبانی سبب نیرو گرفتن و متمایز شدن جامعه خلیج فارس گردد. موقعیت جغرافیایی، از سوی دیگر، خلیج فارس را به قلب جهان کهن کشاند، به جایی که راه‌های عمده بازرگانی دنیای کهن می‌بایستی از آن عبور کند. همین عامل اهمیت زیادی به این منطقه بخشید.

عامل دیگری که شخصیت هماهنگ و متمایز سیاسی این منطقه ژئوپولیتیک را، از اواخر قرن پانزدهم میلادی، نیرو بخشید، اهمیت استراتژیک آن از دید قدرت‌های رقیب بوده است. پرتغالی‌ها، هلندی‌ها، فرانسوی‌ها و روس‌ها هر یک چیرگی بر این منطقه را برای سیاست‌های استعماری خود در خاور زمین ضروری می‌یافتند. با شکست فرانسویان در جنگ‌های ناپلئون، انگلیسی‌ها، روس‌ها، عثمانی‌ها و ایرانیان، هم‌زمان یا یکی پس از دیگری، به صورت رقیبان اصلی در این منطقه درآمدند. محیطی سیاسی که هر یک از این قدرت‌ها در منطقه آفریدند، به ویژه محیطی که انگلیسی‌ها نزدیک به یک قرن و نیم در منطقه فراهم آوردند، همراه با زندگی اقتصادی که گرد صید و بازرگانی مروارید دور میزد و بعدها جای خود را به زندگی اقتصادی متکی به تولید و بازرگانی نفت داد، همه به صورت جنبه‌هایی از یک محیط مشخص درآمدند و آن محیط را، جدا از محیط‌های اطراف، شخصیتی ویژه و متمایز دادند، محیطی که با اطمینان می‌توان آنرا «منطقه ژئوپولیتیک خلیج فارس» نامید.

این منطقه ویژه هیچ مناسبتی با مصر و ترکیه و اسرائیل ندارد. مهمترین ارتباط با مناطق عمده صنعتی (مصرف کنندگان نفت) است، و بیشترین توجهش معطوف به تامین امنیت برای بازرگانی نفت که مابه زندگی منطقه است. قدرت‌های ماورای منطقه‌ای که نه در بافت محیط ژئوپولیتیک منطقه می‌گنجد و نه طرف‌های عمده بازرگانی نفت و گاز منطقه هستند، نمی‌توانند در پدیده‌های محیطی این منطقه ژئوپولیتیک شریک باشند.

سیستم امنیتی در خلیج فارس

امنیت در خلیج فارس پیوسته مهمترین موضوع مورد توجه تولید کنندگان نفت در منطقه و بزرگترین مصرف کنندگان نفت در جهان بوده و هست. فکر ایجاد یک اتحادیه منطقه‌ای برای حفظ امنیت ابدتازه‌ای نیست. در حقیقت، این ایران بود که به دنبال خروج بریتانیا از منطقه، تشکیل یک سیستم امنیتی را خواستار شد. مدلی که ایران برای این منظور مطرح کرد این بود که اگر هر یک از کشورهای کرانه‌ای خلیج فارس از سیستم امنیتی منطقه کنار گذاشته شود، آن سیستم نه تنها ناکامل است بلکه عاملی برای تحریک علیه کشور یا

■ در حالی که بیش از نیمی از خلیج فارس به ایران تعلق دارد و کشور ما بطور بالقوه قدرت برتر و بی‌چون و چرای منطقه است، کنار گذاشتن ایران از یک سیستم امنیتی، مفهومی نخواهد داشت جز ایجاد تشکیلاتی که عامل ناامنی و بی‌ثباتی در خلیج فارس خواهد بود. ■ تاریخ چنین گواهی می‌دهد که عرب‌ها پیوسته بزرگترین منبع ناامنی برای خودشان بوده و هستند. اصل «پان عربیسم» پذیرفتنی نیست، چه رسد به این ادعا که امنیت همه عرب‌ها بهم پیوسته است.

کشورهای کنار گذاشته شده و سبب بروز ناامنی در منطقه خواهد بود. ایران در آن هنگام اخطار کرد که چنان سیستم ناقصی را در منطقه تحمل نخواهد کرد. حتی شورای همکاری خلیج فارس که در سال ۱۹۸۳، به پشتیبانی ایالات متحده تشکیل شد، ادعائی در زمینه حفاظت امنیت منطقه مطرح نساخت و خواسته‌های خود را به همکاری میان کشورهای عضو محدود نمود.

حساسیت‌های امنیتی

با بروز و ادامه بحران کویت در سال ۹۱-۱۹۹۰، فکر تشکیل یک سیستم امنیتی برای خلیج فارس در واشنگتن جان گرفت. رهبران ایالات متحده، به هنگام طرح این ایده، منابع بروز ناامنی در منطقه را روشن نساختند. با اینحال، با تشویق مصر و سوریه از سوی واشنگتن برای پیوستن به یک سیستم امنیتی با شرکت کشورهای شورای همکاری خلیج فارس، بدون حضور ایران و عراق، منابع ناامنی بطور ضمنی معرفی شدند. شناسائی ایران یا عراق به عنوان منابع ناامنی در منطقه، دست کم در حال حاضر، مبتنی بر گمان نادرستی است. عراق، تنها در صورت دست یابی به نیروی رزمی بیش از بحران کویت، می‌تواند ادعاهای کهنه ارضی خود را علیه همسایگان دنبال کند و این احتمال، دست کم برای آینده قابل پیش بینی، وجود ندارد. ایران، حداقل از تاریخ حل و فصل مسائل بحرین و جزایر سه گانه در سال ۱۹۷۱ هیچ گونه ادعای ارضی علیه هیچ همسایه‌ای در منطقه نداشته و ندارد. شعارهای انقلابی در سال‌های نخستین انقلاب اسلامی نیز هرگز در برگیرنده ادعاهای رسمی یا ضمنی ارضی و تهدیدهای جنگی علیه هیچ همسایه‌ای نبوده است.

ابتکار آمریکا برای ایجاد سیستم امنیتی در خلیج فارس با شرکت سوریه و مصر و کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس، به این ترتیب، ناشی از ضرورتی نیست که زائیده نیازهای استراتژیک روز در منطقه باشد. این مسئله بیشتر مربوط به روابط اعراب و اسرائیل می‌شود. با ایجاد ارتباط میان طرح این سیستم امنیتی و حل اختلافات اعراب و اسرائیل در یک برنامه کلی برای «خاورمیانه»، واشنگتن این حقیقت را آشکارا به نمایش در آورده است. به گفته دیگر، با پیشنهاد اینکه مصر و سوریه نیروهای خود را، به خرج عربستان سعودی و امارات، در منطقه نگاهداری کنند و با اشاره تلویحی به اینکه مصر و سوریه، در عین حال، می‌توانند در ثروت‌های نفتی منطقه شریک شوند، واشنگتن، در واقع، خواسته است مصر و سوریه را وسوسه نماید تا به همکاری در راه یافتن راه حلی (به هر صورت) برای اختلافات اعراب و اسرائیل تن دهند. و گرنه، حتی واشنگتن باور ندارد که مصر و سوریه و کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس قادر به جلوگیری از بروز خطر دیگری علیه موجودیت کویت (برای مثال) از سوی یک عراق نیرومند در آینده باشند، و به همین دلیل است که واشنگتن قرار داد دفاعی با کویت امضاء می‌کند (ژوئیه ۱۹۹۱) تا خود رأساً

دیگر مناطق، برحسب دوری و نزدیکی به آن، خاور «نزدیک»، «میان» و یا «دور» محسوب می‌شوند. اروپائی‌ها به کرات همین منطقه را «خاور نزدیک» خوانده‌اند به گفته دیگر، حتی در «میان» و «دور» یا «نزدیک» بودن بخش مورد نظر، در میان اروپائیان و آمریکائی‌ها وحدت نظر وجود ندارد. در عین حال که استفاده عمومی از اصطلاح «خاور میان» زبانی متوجه کسی نمی‌کند، پژوهش‌گران و مفسران باید دقت داشته باشند که این بخش از جهان مجموعه‌ای از چند منطقه ژئوپولیتیک جدا از هم است، مانند منطقه خلیج فارس که در آن نه تنها مصر بزرگترین و متنفذترین کشور نیست، بلکه یک قدرت خارجی و یک دولت بیگانه به حساب می‌آید.

دوم اینکه، سخنگوی مصری روشن نکرده است که چگونه هر آنچه بر امنیت خلیج فارس اثر گذارد، بر امنیت کشورهای شمال آفریقا، از جمله مصر، اثر خواهد داشت. مسلماً خلیج فارس یک منطقه منحصرأ عربی نیست. نه تنها مرزهای دریائی ایران بیشترین بخش مرزهای دریای پارس را تشکیل می‌دهد، نه تنها کرانه‌های ایرانی سراسر کرانه‌های شمالی، شمال باختری و شمال خاوری منطقه را از دهانه فاو گرفته تا کرانه‌های شمال باختری اقیانوس هند شامل است، نه تنها ایران حساسترین نقطه‌های استراتژیک در خلیج فارس و تنها راه ورود و خروج آن را در کنترل خود دارد، نه تنها ایران بزرگترین و متنفذترین کشور منطقه با بیشترین جمعیت (بیش از مجموع جمعیت همه کشورهای عربی آسیا) و بطور بالقوه مهم‌ترین امکانات اقتصادی، سیاسی و استراتژیک را داراست، نه تنها فارسی‌زبانان اکثریت قاطع را در میان مردم منطقه دارند و مذهب شیعه بزرگترین مذهب در منطقه خلیج فارس است، بلکه زندگی اقتصادی ایران مستقیماً به خلیج فارس بستگی دارد.

درحالی که عربستان سعودی و عراق، دو کشور برتر منطقه پس از ایران، بخش درخور توجهی از نفت خود را از راه لوله به نقاطی جز کرانه‌های خلیج فارس منتقل می‌کنند و بخش بزرگی از واردات خود را از کرانه‌هایی جز کرانه‌های خلیج فارس دریافت می‌کنند، ایران برای صدور نفت و دیگر اقلام نفتی و غیر نفتی و ورود قسمت اعظم واردات خود، به خلیج فارس وابستگی

مسئولیت کار را عهده دار باشد. هم مصر و هم سوریه قدرت‌های بیگانه در منطقه هستند و بی‌بهره از منافع حقیقی سیاسی و اقتصادی در خلیج فارس. نه مصر یک مصرف‌کننده عمده نفت و گاز صادراتی خلیج فارس است و نه سوریه. مهمترین هدف امنیتی در این منطقه ادامه بدون خطر صدور نفت و گاز است و نبودن چنین امنیتی هیچ‌گونه تهدید مستقیمی متوجه مصر و سوریه نمی‌سازد. به دلیل آشنائی با این حقایق است که مصر ادعاهای خود را روی بستگی‌ها میان اعراب متمرکز می‌کند. یکی از رهبران مصر گفته است: «...روابط کلی میان کشورهای منطقه... در اتمسفری از اعتماد متقابل، همکاری و منافع جمعی... به سوی عادی شدن پیش می‌رود و نه به دلیل هیچ اصل دیگری...»

امنیت خلیج (فارس) به طور اصولی، یک مسئله بان عربی است... مصر بزرگترین و متنفذترین کشور منطقه است. امنیت همه عرب‌ها یک امر کلی و تفکیک‌ناپذیر است. هر آنچه بر امنیت خلیج (فارس) اثر گذارد، لزوماً بر امنیت همه کشورهای عربی، بویژه مصر، اثر خواهد گذارد. به این ترتیب، چگونه می‌شود گمان کرد که یک سیستم امنیتی در منطقه به وجود آید بی‌آنکه مصر نقش برتر را در آن عهده‌دار باشد؟...» (۴)

بحثی با این طبیعت، آشکارا از منطق جغرافیائی بی‌بهره است. نخست اینکه معلوم نیست سخنگوی مصری از کدام «منطقه» سخن می‌گوید. «خاورمیان» چنانکه بیشتر بحث شد، یک منطقه ژئوپولیتیک نیست. مهمترین وجه تسمیه «خاورمیان» استفاده آمریکائی‌ها است از این اصطلاح در اشاره به محیطی که مربوط به روابط اعراب و اسرائیل می‌شود. در عین حال، معلوم نیست به چه دلیل کشورهای عربی شمال آفریقا همچون مراکش و تونس گاه مشمول این اصطلاح نیستند ولی کشورهای غیر عربی چون ایران و ترکیه مشمول آن هستند. استفاده از این اصطلاح در حال حاضر ناچار باید متکی بر این پیش فرض باشد که جانی که گوینده در آن سخن می‌گوید (ایالات متحده) غرب جهان کروی (بدون در نظر گرفتن شرق و غرب واقعی) است و



■ «دنیای عرب» نماینده يك محیط فرهنگی ناهمگن با تضادهای بزرگ جغرافیائی، اقتصادی و سیاسی است. همین مفهوم «دنیای عرب» زمینه‌ایست برای بروز رقابت‌های سیاسی، که از پایان جنگ جهانی دوم مهم‌ترین عامل ناامنی و بی‌ثباتی در خاورمیانه بوده است.

■ در خلیج فارس، مصر و سوریه قدرت‌های بیگانه به حساب می‌آیند و از منافع سیاسی و اقتصادی واقعی بی‌بهره‌اند. انگیزه ایالات متحده آمریکا در دیکته کردن درگیری مصر و سوریه در خلیج فارس، منحصراً ملاحظات سیاسی ناشی از نیاز به حل اختلافات اعراب و اسرائیل است، آنگونه و در زمانی که بیشترین سود برای اسرائیل تضمین شود.

حیاتی دارد. هنگامی که این واقعیات بی‌چون و چرای جغرافیائی در نظر گرفته شوند، تردیدی باقی نمی‌ماند که امنیت خلیج فارس، اساساً يك مسئله ایرانی است.

سوم اینکه، شواهدی در دست نیست که ثابت کند «امنیت همه عرب‌ها يك امر تفکیک‌ناپذیر است». با توجه به اینکه عراق که در عرب بودنش تردیدی نیست، به کویت تاخته و

ناامنی را در منطقه دامن می‌زند، درحالی‌که ارتش عربستان سعودی دوش به دوش نیروهای نظامی غربی به عراق حمله می‌کند، سوری‌ها به لبنان حمله وز شده و آن کشور را به اشغال درمی‌آورند، لیبی مرزهای مصر و تونس را بارها مورد تجاوز قرار داده، و یمن (یمن جنوبی پیشین) قبلاً به خاک عمان تاخته است، تاریخ چنین گواهی می‌دهد که خودعرب‌ها پیوسته بزرگترین منبع ناامنی برای عرب‌ها بوده و هستند. اصل ادعای «پان عربیزم» پذیرفتنی نیست، چه رسد به این ادعا که امنیت همه عرب به هم پیوسته است. حتی اگر قرار باشد اصطلاح منطقی‌تر «دنیای عرب» مورد توجه قرار گیرد، کسی نیست که نداند این اصطلاح نماینده يك ساختار جغرافیائی، اقتصادی و سیاسی نیست که براساس آن بتوان ادعای «به هم پیوسته بودن مسائل در سراسر آن» را مطرح کرد.

«دنیای عرب» نماینده يك محیط فرهنگی ناهمگن است با تضادهای بزرگ جغرافیائی، اقتصادی و سیاسی. همین مفهوم «دنیای عرب» زمینه‌ایست برای بروز رقابت‌های سیاسی که از پایان جنگ جهانی دوم، مهم‌ترین عامل ناامنی در خاورمیانه بوده است.

مصر، در دوره‌ای از تاریخ معاصر، توانست قدرت رهبری بردنیای عرب را به نمایش درآورد. این امر اساساً ناشی از همزمانی دگرگونی‌های سیاسی در روابط اعراب و اسرائیل در دهه ۱۹۶۰ و سربرآوردن يك رهبر انقلابی یعنی سرهنگ جمال عبدالناصر بود، کسی که توانست با شعار «وحدت عربی» توجه ایدئالیست‌ها در دنیای عرب را به خود معطوف سازد، شعاری که با شکست ناصر از اسرائیل در سال ۱۹۴۷، کشش خود را حتی میان ایدئالیست‌ها از دست داد. با امضای توافق نامه «کمپ دیوید»، مصر در دنیای عرب منزوی شد. به گفته دیگر، همزمان شدن تصادفی يك دگرگونی سیاسی ویژه و يك فلسفه سیاسی ویژه نمی‌تواند به عنوان يك پدیده یا عامل دائمی فرض شود که مصر

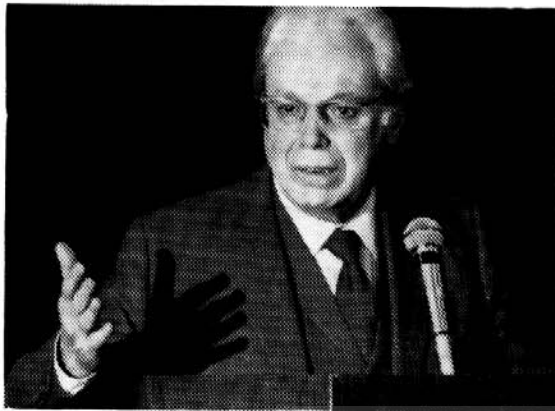
بتواند براساس آن مدعی رهبری دائمی دنیای عرب گردد، و برپایه این رهبری فرضی بخواهد مشروعیت حضور سیاسی و نظامی دائمی در خلیج فارس را ثابت کند؛ آنهم حضوری که خود قادر به تأمین هزینه‌اش نیست و آنچنان که ایالات متحده خواسته است باید از سوی سعودی‌ها و امارات تأمین گردد. چنین حضوری را به زحمت می‌توان جز «حضور مزدورانه» مصر در خلیج فارس برای خدمت به هدف‌های ایالات متحده در منطقه، نام دیگری داد. آنچه ایالات متحده راتشویق می‌کند که درگیر شدن مصر و سوریه را در خلیج فارس دیکته کند، منحصراً ملاحظات سیاسی ناشی از نیاز به حل فوری اختلافات اعراب و اسرائیل است، آن‌گونه و در زمانی که حداکثر سود را برای اسرائیل تضمین کند. برای رسیدن به این هدف، ایالات متحده ناچار است با دادن وعده ایجاد سیستمی که کشورهای مصر و سوریه را در ثروت نفتی خلیج فارس - چنان که در اعلامیه ۶ مارس ۱۹۹۱ دمشق آمده - شریک و سهم سازد، راه را برای موافقت این کشورها با حل اختلافات اعراب و اسرائیل، به صورتی که گفته شد، هموار نماید.

برخلاف ادعای مصر که امنیت در خلیج فارس يك مسئله پان عربی است، و علیرغم تلاش قاهره برای موجه نشان دادن درگیری نظامی خود در این منطقه، کار ایجاد «امنیت عربی» برای خلیج فارس پیشرفتی نداشته است. در واقع، مهم‌ترین مانع بر سر راه این پیشرفت، فقدان هماهنگی‌های سیاسی و اقتصادی میان کشورهای عربی است. نه تنها عربستان سعودی، کویت و امارات توانائی مالی سال‌های دهه ۱۹۷۰ و نیمه اول دهه ۱۹۸۰ را ندارند و به این دلیل نمی‌توانند پرداخت مبالغ نامحدود در مدت نامحدود را برای نگاه داری نیروهای نظامی بیگانه در منطقه بعهده گیرند، بلکه عوامل دیگری نیز وجود دارد که مانع از ایجاد سیستمی دائمی با کیفیت مورد نظر واشنگتن و قاهره می‌شود. مهم‌ترین این عوامل عبارتند از:

۱- دنیای عرب، از فردای پایان جنگ جهان گیر دوم، از رقابت مصر و عراق و سوریه و عربستان سعودی، برای رهبری بر همه عرب‌ها، رنج برده است. این رقابت‌ها، با علم شدن ایده «پان عربیزم» از سوی سرهنگ جمال عبدالناصر، شدت بیشتری پیدا کرد. وحدت اعراب، به این ترتیب، به صورت ابری افسانه‌ای بر محیط سیاسی دنیای عرب سایه افکند و آن را دچار شرایطی ساخت که تندروی‌های گوناگون بروز کرد و جدائی‌های سیاسی میان عرب‌ها بیشتر شد. با آنکه نیم قرن سپری شده است، وحدت عربی یا «پان عربیزم» هنوز از حالت سرابی افسانه‌ای بیرون نیامده و صورتی واقعی و عینی پیدا نکرده است. با این حال، همین سراب افسانه‌ای همچنان رقابت‌ها را برای سروری دنیای عرب تشویق و تقویت می‌کند، رقابت‌هایی که مهم‌ترین عامل ناامنی در دنیای عرب بوده و هست.



متن کامل گزارش دبیرکل سازمان ملل به شورای امنیت مبنی بر متجاوز شناختن عراق در جنگ تحمیلی



خاور پرز دکوئیار دبیر کل سازمان ملل متحد روز ۱۹ آذر در گزارشی به شورای امنیت اعلام کرد عراق در ۲۲ سپتامبر ۱۹۸۰ (۳۱ شهریور ۱۳۵۹) به ایران حمله کرده است.

این گزارش عراق را در جنگ تحمیلی به عنوان متجاوز معرفی می‌کند. متن کامل گزارش دبیرکل سازمان ملل به شرح ذیل است:

۱- در بند ۶ قطعنامه ۵۹۸ که در تاریخ ۲۰ ژوئیه ۱۹۸۷ تصویب شد، شورای امنیت از دبیرکل درخواست کرد، در مشورت با ایران و عراق موضوع احاله بررسی مسئولیت محاصره را به گروهی بیطرف پیگیری کند، و در اولین فرصت ممکن، در جهت اجرای این درخواست به شورای امنیت گزارش دهد.

۲- در طول مذاکرات سه سال گذشته فرصت‌های متعددی برای مشورت با طرفین درباره بند شش قطعنامه داشته‌ام. این مذاکرات مرا قادر ساخت تا برداشتی از دیدگاه‌های متفاوت دو طرف داشته باشم. اما به مرحله‌ای که به تسلیم گزارشی معنادار به شورای امنیت بینجامد نرسید.

۳- به دنبال تکمیل اجرای پاراگراف‌های یک و دو قطعنامه ۵۹۸ تلاشی جدید برای تحقق دیگر مفاد قطعنامه باهدف تضمین برقراری مجدد صلح میان ایران و عراق بر مبنای طرح جامع صلحی که توسط قطعنامه ۵۹۸ ارائه شده بود لازم به نظر رسید، تا از این طریق به تامین نیازهای جاری صلح و امنیت در منطقه کمک اساسی شود.

بسیاری از اقداماتی که من برای تشدید تلاشها در جهت اجرای قطعنامه ۵۹۸ اتخاذ کردم، در گزارش من در این رابطه به شورای امنیت منعکس شده است (سند شماره ۲۳۲۴۶/اس).

۴- درباره پاراگراف شش عناصری از مواضع طرفین پیرامون این پاراگراف برای من مشخص بود. با این وجود من از دولت‌های ایران و عراق در نامه‌هایی مشابه به تاریخ ۱۴ اگوست ۱۹۹۱ خواستم تا در جامع‌ترین شکل ممکن، جزئیات مواضع خود را درباره موضوع مورد بحث این پاراگراف به من تسلیم کنند. در همان زمان به منظور دستیابی به کاملترین درک از این موضوع، تصمیم گرفتم تا بطور جداگانه با تعدادی از کارشناسان مستقل مشورت کنم. براساس پاسخ‌های ۲۶ اگوست عراق و ۱۵ سپتامبر ۱۹۹۱ ایران که به من تسلیم شد، مشورت‌هایی که قبلاً با دو طرف داشتم، تمام اطلاعات مربوطه مندرج در اسناد رسمی ملل متحد از شروع محاصره و نیز اطلاعاتی که از کارشناسان مستقل به دست آمده است، اکنون مایلم که در برتو پاراگراف شش قطعنامه ۵۹۸ به شورای امنیت گزارش دهم.

بقیه در صفحه ۵۲

عربستان سعودی یکی از بازیگران اصلی صحنه رقابت‌های سیاسی برای رهبری دنیای عرب است. عربستان سعودی شبه جزیره عربستان را منطقه ژئوپولیتیک اصلی خود می‌شناسد و چیرگی نظامی قدرت‌های رقیب (سوریه و مصر) بر این منطقه به زحمت می‌تواند مورد خوشنودی عربستان سعودی باشد.

عربستان سعودی امارات کوچک خلیج فارس را منطقه بلافاصله نفوذ استراتژیک خود می‌شناسد، منطقه‌ای که حکومت‌ها در آن شبیه حکومت سعودی هستند، حکومت‌هایی که، از دید ریاض، آسیب‌پذیر و نیازمند حمایت گسترده‌اند. عربستان سعودی در سقوط این حکومت‌ها خطری علیه موجودیت خود می‌بیند. همین امر، عربستان سعودی را به اتخاذ سیاست حمایت‌گراانه و بسیار جدی نسبت به این امارات واداشته است. نقش خشم‌آلوده و شگفت‌آور عربستان سعودی در بحران کویت (۹۱-۱۹۹۰) و دعوت از نیروهای غربی برای استقرار در خاک آنکشور، بهترین گواه حساسیت زیاد عربستان سعودی نسبت به سرنوشت سیاسی حکومت‌ها در امارات کوچکتر است. فراتر اینکه، همین افسانه بان عربیزم، منطقه استراتژیک مورد نظر عربستان سعودی را در برابر نفوذ کشورهای رقیب عربی آسیب‌پذیرتر می‌سازد تا درمقابل نفوذ قدرت‌های غیر عربی. به این ترتیب، حضور نظامی کشورهای عربی چون مصر و سوریه می‌تواند به گونه‌ای نفوذ عربستان سعودی را در منطقه مورد بحث خدشه‌دار کند که با اثر حضور یک کشور غیرعربی، مثلاً ایران، قابل قیاس نیست.

با توجه به این حقیقت که بیش از نیمی از خلیج فارس به ایران تعلق دارد، حساس‌ترین نقاط استراتژیک منطقه زیر کنترل ایران است، پهناوری خاک و کثرت جمعیت و عظمت منابع معدنی و طبیعی، ایران را بالقوه به صورت قدرت برتری چون و چرای منطقه در می‌آورد، و با توجه به اینکه امنیت خلیج فارس لازمه جریان بی‌خطر صدور نفت از منطقه است و ادامه صدور نفت و ورود کالاهای بازرگانی از راه خلیج فارس برای کشور ما جنبه حیاتی دارد، کنار گذاردن ایران از یک سیستم امنیتی در منطقه مفهومی ندارد جز ایجاد تشکیلاتی که عامل بی‌ثباتی در خلیج فارس خواهد بود. تشکیلاتی که ایران را در برنگیرد، نمی‌تواند جز برای کمتر از نیمی از خلیج فارس باشد و تهدیدی علیه شاهرگ حیاتی ایران و عامل بی‌ثباتی در منطقه خواهد بود.

بعلاوه، با توجه به وابستگی حیاتی عربستان سعودی، عمان، کویت و امارات به صلح و ثبات در منطقه، این کشورها نمی‌توانند به قمار غیر ضروری روی زندگی اقتصادی خود دست زنند.

با توجه به عوامل جغرافیایی اقتصادی، و استراتژیک که میان همه کشورهای خلیج فارس مشترک است، بهترین نظام برای امنیت در منطقه، سیستمی است که همه کشورهای کرانه‌ای را در برگیرد و بدون حضور کشورهای غیر کرانه‌ای سرپا بایستد. وضع عراق، در این برخورد، باید هنگامی روشن شود که آنکشور همه مواد قطعنامه‌های شورای امنیت سازمان ملل را، در رابطه با دو جنگش با ایران و کویت، به گونه رضایت‌بخشی اجرا کرده باشد. یک عامل عمده در این رهگذر شناختن منافع مصرف‌کنندگان عمده نفت این منطقه است. این منافع نمی‌تواند جز تضمین صلح آمیز ادامه صدور نفت و گاز از منطقه باشد و رابطه میان خریداران و فروشندگان نفت نیز نمی‌تواند جز از راه مقتضیات بازارهای بین‌المللی انرژی، به نظم درآید.

یادداشت‌ها

۱- «Poor vs Rich; A New Global Conflict», Times, December 22, 1975, pp. 4-42.

۲- Cohen, Saul B. (1973), «Geography and Politics in a World Divided» (2nd ed.), Oxford U.P., New York.

۳- Cohen, S., B., (1976) «The Emergence of a New Second Order Power in the International System», in «Nuclear and the Near - Nuclear Countries», Marwah, Schulz, Cambridge, MA, P. 20

۴- رادیو قاهره به نقل از وزیر خارجه مصر، ۲۷ ژوئن ۱۹۹۱، آنطور که در شماره ۷ (۴۲) ژوئن ۱۹۹۱ Echo of Iran منعکس شده است.

متن کامل گزارش دبیر کل سازمان ملل ...

بقیه از صفحه ۲۷

۵- مسلم است که جنگ بین ایران و عراق که سالیان دراز به طول انجامید شروعهش نقض حقوق بین الملل بود و موارد نقض حقوق بین الملل موجب مسئولیت برای مخاصمه است که موضوع اصلی پاراگراف شش می باشد. آن بخش از موارد نقض مقررات بین المللی که در چارچوب پاراگراف شش باید مورد توجه ویژه جامعه جهانی قرار گیرد، استفاده غیرقانونی از زور و عدم احترام به تمامیت ارضی یک کشور عضو است. مسلماً در طول جنگ مواردی عمده و گسترده از نقض اصول مختلف حقوق بین المللی انسانی وجود داشته است.

۶- پاسخ عراق به نامه ۱۴ اگوست ۱۹۹۱ من پاسخی محتوایی نیست، لذا من ناچارم به توضیحاتی که قبلاً توسط عراق ارائه شده است تکیه کنم. این یک واقعت است که توضیحات عراق برای جامعه بین المللی قابل قبول و کافی نیست.

بنابراین رویداد برجسته ای که تحت عنوان موارد نقض در بند پنجم این گزارش بدان اشاره کردم، همانا حمله ۲۲ سپتامبر ۱۹۸۰ علیه ایران است که براساس منشور ملل متحد، اصول و قوانین شناخته شده بین المللی یا اصول اخلاقی بین المللی قابل توجیه نیست و موجب مسئولیت مخاصمه است.

۷- حتی اگر قبل از شروع مخاصمه برخی تعرضات از جانب ایران به خاک عراق صورت گرفته باشد، چنین تعرضاتی نمی تواند توجیه کننده تجاوز عراق به ایران (که اشغال مستمر خاک ایران را در طول مخاصمه در پی داشت) باشد. تجاوزی که ناقض ممنوعیت کاربرد زور که یکی از اصول حقوق بین الملل است می باشد.

۸- از میان موارد متعدد نقض حقوق انسانی که در طول جنگ ایران و عراق رخ داده، موارد بسیاری توسط سازمان ملل متحد و یا کمیته بین المللی صلیب سرخ ثبت شده است. به عنوان مثال من به درخواست یک و یا هر دو طرف در موارد متعددی هیاتهای کارشناسی را برای تحقیق درباره موارد نقضی مانند استفاده از تسلیحات شیمیایی، حملات به مناطق غیرنظامی و بدرقتاری با اسرای جنگی به صحنه نبرد اعزام کردم. نتیجه این تحقیقات جعلگی به شورای امنیت گزارش شده و به عنوان سند این شورا انتشار یافته اند.

این گزارش ها با کمال تأسف حاکی از وجود شواهدی از موارد نقض جدی حقوق انسانی است در یک مورد من موظف بودم با تأسف عمیق این یافته کارشناسان را متذکر گردم که سلاح های شیمیایی علیه غیرنظامیان ایرانی در منطقه ای در نزدیکی یک مرکز شهری عاری از هرگونه حفاظت در برابر این حملات به کار رفته است. (سند شماره ۲۰۱۳۴/اس).

شورا ناخشنودی خود از این مساله و محکومیت آنرا در قطعنامه ۶۲۰ مصوب ۲۶ اگوست ۱۹۸۸ اعلام کرد.

۹- رویدادهای جنگ ایران و عراق که برای سالیان طولانی در صدر اخبار وسایل ارتباط جمعی دنیا قرار داشت، برای جامعه بین المللی کاملاً شناخته شده است. همچنین مواضع طرفین که در موارد بسیاری از اسناد رسمی منعکس شده و انتشار یافته برهمگان واضح است. از دید من به نظر نمی رسد تعقیب پاراگراف شش قطعنامه ۵۹۸ هدف مفیدی را در برداشته باشد. در جهت صلح و اجرای قطعنامه ۵۹۸ به عنوان یک طرح صلح جامع اکنون لازم است روند حل و فصل دنبال شود. در واقع پرداختن به بنای دقیق روابط صلح آمیز بین دو طرف و همچنین صلح و امنیت در کل منطقه ضرورت فوری دارد.

شورای امنیت در سال ۱۹۸۷ در پاراگراف ۸ قطعنامه ۵۹۸ روش صحیحی را توصیه کرد که اگر به موقع اجرا شده بود می توانست منطقه را از فاجعه بعدی که رخ داد برباند.

یک نظام روابط حسن همجواری مبتنی بر احترام به حقوق بین الملل آنگونه که توسط شورای امنیت پیش بینی شده، برای تضمین صلح و ثبات آینده منطقه ضروری است. امید است این ندای شورا مورد عنایت قرار گیرد.

با این وصف، همراه باقیمانده اعضای هیأت رئیسه پیشین حزب به مسکو پرواز کردم (...)

پراگ را با یک هواپیمای نظامی ترک کردیم. غیر از ما فقط چند افسر با آن هواپیما سفر می کردند. تعداد زیادی صندوق، حاوی فیلمهایی که فیلمبرداران شوروی در نخستین روزهای اشغال چکسلواکی تهیه کرده بودند، با همان هواپیما به مسکو حمل می شد. هیچ کس حرف نمی زد. با اطلاعی که هر یک از رفتار دیگری در عرض چند روز گذشته داشتیم، حرفی برای گفتن باقی نمانده بود. حدود ساعت ۹ صبح به وقت مسکو، هواپیما در فرودگاه «ونوکوو» (۳۷) در نزدیکی پایتخت به زمین نشست، چند لیموزین رسمی با شکوه ما را به اقامتگاههای ویژه مهمانان دولتی که فقط چند صدمتر با ساختمانهای دانشگاه مسکو فاصله داشت، منتقل کردند.

بدین سان منظره ای که سیزده سال پیش، در دوران دانشجویی خود، هر روز آن را می دیدم دوباره در برابرم ظاهر شد. منظره ای که خاطرات شیرین دوران تحصیل را در ذهنم تداعی می کرد، واقعت داشت. ولی از واقعت دیگر، یعنی واقعت پراگ، فقط چند ساعت فاصله داشتم. در پرتو خورشید صبحگاهی، مسکو درست مثل سیزده سال پیش بود ولی این بار تصاویر خیابانهای پراگ بر منظره آن سایه افکنده بود، خیابانهایی که در آنها لوله های تهدید آمیز تانکها و اشباح و هم انگیز سرایان شوروی را که مسلسلهايشان را به طرف ما نشانه رفته بودند، در هوای گرفته سبیده دم دیده بودم. این بار نه در مسکوی دوران جوانی خود بلکه در پایتخت قدرتی اشغالگر بودم (...)

□ پانوشت

- 1- Oldřich Černík نخست وزیر وقت چکسلواکی
- 2- M. Džúr
- 3- Svoboda
- ۴- Vasil Bilak، دبیر اول کمیته مرکزی حزب کمونیست اسلواکی و عضو هیأت رئیسه حزب کمونیست چکسلواکی در ۱۹۶۸، بیلاک از هواداران سرسخت شوروی بود و در فراهم آوردن زمینه مداخله نظامی آن کشور مشارکت داشت.
- 5- Literarni Listy (ادبیات جدید)
- 6- Reporter
- 7- K. Hoffmann
- 8- Sulek
- 9- Rude Pravo
- 10- Smrkovský رئیس مجلس و عضو هیأت رئیسه حزب کمونیست چکسلواکی در ۱۹۶۸
- 11- Bohumil Šimon
- 12- Vypočani
- 13- Ruzne
- 14- Spáček دبیر کمیته مرکزی و عضو هیأت رئیسه حزب کمونیست چکسلواکی در ۱۹۶۸
- 15- Sadovský دبیر کمیته مرکزی و عضو هیأت رئیسه حزب کمونیست چکسلواکی در ۱۹۶۸
- 16- Slavik عضو کمیته مرکزی و هیأت رئیسه حزب کمونیست چکسلواکی در ۱۹۶۸
- 17- Jákš وزیر کشور چکسلواکی در ۱۹۶۸
- 18- Piller عضو هیأت رئیسه حزب کمونیست چکسلواکی در ۱۹۶۸
- 19- Švetska عضو هیأت رئیسه حزب کمونیست چکسلواکی در ۱۹۶۸
- 20- Indra دبیر کمیته مرکزی حزب کمونیست چکسلواکی در ۱۹۶۸
- 21- Volenik
- 22- Erhan عضو دبیرخانه کمیته مرکزی حزب کمونیست چکسلواکی در ۱۹۶۸
- ۲۳- افسران مدرسه نظامی کادت (۱۷۳۲ - ۱۹۱۸) در سن بطرزبورگ.
- 24- Heydrich
- 25- Kolder
- 26- Rytir
- 27- Lubomir Štrugal
- 28- Bozena Machačova
- 29- Bohuslav Kučera
- ۳۰- بیلاک در جوانی خیاط بوده است.
- ۳۱- Venek Šilhan
- 32- Kašpar
- 33- Pecky
- 34- Nymburk
- 35- Vlatva
- 36- Zpravy
- 37- Vnučko